



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵

ح

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
بازرسی شد
۸۱ - ۸۲

ک

State arm 088



۷۷۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: ملک الکلم
مؤلف: میرزا تقی خان
موضوع: تاریخ

شماره دفتر: ۵۴۴



Tak rasm 088

کتابخانه
مجلس شورای
وزارت
۱۳۰۵

کتابت
مسمی کلوک الکلام
وزیر رسائل صاحب
دیوان افاضی

میرزا تقی
علی آبادی
رحمه الله علیه
۱۳۰۵

۲
لک الحمد یا ذا الجود والمجد
تبارکت تعالی مرتباً و تمنع
تحمین درود نخستین صد و رورود
عرصه شهود احمد محمود صلوات الله
واوصیاء الغیر الاثنی عشر
منت و سپاس نخشده نعمت و بخشیده

نعمت اسرود و بس که پس از انعام
عام و عطای تام که کد او شاه را
در آن یکسان خواست نه از آن جان
درین داشت نه ازین بان باز گرفت
دات میمون را فریتی یکم فرید بر شما
و فرون زعد و ستاره کرامت فرمود
که با هر ارچونین بان شکر کجی از شکر اند
تا یکم با برادر داد چیدین هزاران

چه زیان قد الهی شکا ائمت علی شک
و قلت و تو که اتحق و ان بعد و نعمت اینه
لا تحصوها از انجا که پیغمبر پاک و برگزیده
لولا که بر اشعه رحمت و اذ انعمت
در کتاب مسطور ما مور آید که و اما نعمت
از کتاب محمد و اطهار از ان نوع
از ادای شکر شمر و زیر که انکه نعمت
نشاید شکر از شاید و انرا که شکر نشاید

نعمت پاید تائی بر انجناب و بیست
خطاب و مطاوعت کتاب و حب که
تقد کان لکم فی رسول الله سوخته
انچه از فاضل احسان و فضایل
انعام مخصوص خصایل و شمایل و اشیاء
که بدین آیات ذات ما را از کمالات
افزون خواست با کمال اعتراف و تعجب
از احصائی بک لول المیسور لا یسقط

ع
بالمعصوم اُمّهات آن آیات و خلاصه

آن بنیات بی تکلف منشیا به تصلف

مترسلانه بر حسب تقریر و پذیرش

خانه صاحب یوان رسایل بر این

اشارت تحریر رفت که بنفیدگان

حاضر اند که می آیند کان غایب افکرمی

حاصل آید

تا بداند این چند اوندان ملک

و بی

کز بسی خلق است دنیا یادگار

نه انما بنیاط علیکم بحق نخست کوهر پاکم

پیش از آلاش آب و خاک اُصلی پاک

ترک بن یافت بن فوج آزار مانی که مقتضی

ظهور کشت شانا نشان حال بحال

تکمیل تربیت پذیرفت تفصیل این جمال انکه

ایل حلیل قاجار از آفرین میمون آفرین

ترکانه آن قسیده غبلیله از ولادت ترکین

یافت بن نوح که پافش اعلان
مشهور و بکثرت اولاد و احفاد و مذکور
قبایل و عشایر نتیجه یک نسل و فرع یک
اصل از و شعب گشته پس از تخریر ملک
شرق و شمال و ترکستان و چین
و سقلا ب و ختا و ختن جامی گشته اند و طایفه
از آن ملقب باق قویونلو و سرتقویونلو
اکثری از بلاد روم و شام و یار بکر محیطه

نقد و تمیز

تملک و تصرف آورده بغیریت ایران
مصمم در اندک زمان از ایران مستخر و از سه
قسمت کردند که متون تواریخ و بطون
اجاز از امار و کرد و رسلایین باقتدا
از آن و طایفه حاکی و حامیت جمعی
تبریز و کنجه و ایران کنایت سلطنت
در ممالک از با سجان و کرج و عراق
و فارس و افغاند ابای کرام و جد

۷
با عدل و داد استر اباد و کرکان
بعد از استیلای ترکمان شت فحاق
نمکن بجز در مرو و شاهر و سیجان تو حجت
بر اکثر بلاد خراسان حکمران فرمانروا شدند
شاه قلی خان پنجم با که سر خیل آن انجم بود
پس از انقضای مدت حکمرانی از چمن
فانی در گذشت مام اختیار نمود و فرزند
ارشد خود فتحعلی خان باز گذاشت او میری

بموت

پاشاه نشان معاخذت شمشیر و سکه
تدیرش دولت علیه صفویه را شفا
و استحکامی تمام حاصل پس از شهادت
ابو طاهر جلال خداوند قهار را در شفا
چندی تنگ و تنگ و حرق و خرق
ممالک ایران و ترکستان هندوستان
براشوخته ایران را ویران گذاشته در گذشت
بر حسب قاعده روزگار

بنوبند ملوک اندرین سپنج سر
نوبت سلطنت موروث محمد خان
فرزند رشید خان سعید رسید او پادشاه
مؤدب نفس مجرب عقل و خصال ملکی
با کمال انسانی جمع داشت بطیب خلق
وزیر خلق عقل کافی و عدل وافی
در اندک مدت ممالک عراق فارس و آنجا
چون قلوب جمہور ناسخ و معلوب

لحق

ساخت پس از تصرف مہلت و نظر
مدت بر عادت زمانہ ناپاید زرش
بسر آمد و زمانہ پدر رضمان سپر آمد و آن
پادشاه بہفت سپر خلف مذہب یک اقلام
و اصطلاح مقابل لشکر می مقابل مشور
پدر نامدارم حسینی خان ملقب بجہا
شاه و عم تاجدارم محمد شاه کہ در ضہ
رضوان قرار و دم بدم رحمت یون روح

پاکشان شارباده شرک بر ج و کور
یکد رج در عرصه ممالک شایسته
وز سلاطین مان ستانده خت و با
مانده یوسف ابن مین یعقوبیان
برادران کشتند بدین اختلاف خدای
سلطنت و ستیاری ممالک محل کا
دولت و ملک محل مانده اختر خجسته
تیره و دشمنان چیره شدند از ظلم و غداد

زندوری

زندوری و چیره عدل و انصاف
در پرده توارمی ندعم تا جدارم و شیر
چون شیرن اسیر چاه و پد شیر گذارم
تا از چاه بجاش نشاند مغفرت باج زر
کمان و کماند بر حایل کهر نطق شیر
بر کمانی کمر نذرین خسروانی ستر بر کزید
وستان اردوستانهای مردی
و مردگی در روز کار بیا و کار گذاشت

بروز و شب پی ریش روز و شب

ز ماه و خوری ریش خواب و بخت

بجاکبی دلیری چو سوزند

اگرچه پور شک و اگرچه رستم

همیشه تریش پیش خیال و دل خصم

بفرق بخش پیش ز نهادن مغف

عاقبت بهمان خلاف شهادت معاد

یافت پس ز تبدیل خدی بی ریل و نهال

نویس

و تحویل این دوستانده بی ار

اقبال را بوعده وفا کرد و زکاء

کریم خان مذک که باعث کانای پسند

از اومان شراب ایام اب چون

نفس آب موج سراب نیستی خیر

از سخت تخته رفت از کاه سناک خسته

از محاق مضایرون شد ماه

وز غری خطی برون شد

نقل سبب سلفت اجل فصل

این حال کرد ای آن پادشاه افراسیاب

جلال در تاریخ محمدشاهی شرح و تفسیر

در سال یک هزار و دویست و یازده هجری

مهاکت که جستان برون دارین عزیز

مولا که در پس از استخلاص آن ملک

و تر خاص معابر و مساکت بکبود

شوشی حصار که دست اجل جیب سنا

نویس

آن قلعه کوته و قد آن نسوی تاج و تاج

غرم خرم و بر حسب تقدیر ترک خرم کرد

پس از تصرف آن صخره صفا و شفا

از فسادت یکدست صادق خان و شفا

که در پای تخت خلافت بزرگوار آید

مخصوص بظلم کافر لغت مردود

ذی الحجة الحرام برود تاج و تخت کرد

شاید بعد از پنجاهانی خست بد

غم نامدارم شهر بند شیراز چون شبان
بجانب آشیان پرواز آمد و او سب
راه مازندران گرفت و در سالیانی چند ما
ایران زسد و در بندالی خجسته مسخر کرد
کردن کشان و ملت و مملکت مر ساحت او
پادشاهی بود باطش شدید و طش شد
غرمی بت و خرمی منج و قهر می منظر
و حکمی نافذ و رانی صایب اندیشه مایه

این

داشت چون کوهسار که حاصل از
مقصود جهان خلاصه مطلوب جهان
و پرورده اقبال و نخت و شایان تاخت
بود نوبت ظهور نزدیک کردید پرن
ز نزدیک مار و روز بروز شوکت و قدار
و نخت اقبال پیش منبصه ظهور میرسد
چنانکه شاه قلی خان مصمم این اقبال
و پرنامدارم متمم این اقبال شد و عم تا جدم

جاودانی کشید
 فرو رفت خورشید و در مغاک
 فروخت آن خسروی تن نجاک
 سرتاج خشت بالین بخت
 جهان را چنین است آیین و داد
 جهانام سپرد و چو خوابی درو
 چمی بد روی پرورید چو سود
 روشش بخدا نذر و نثار داد

جان جهان

جهان انجمن آرا بود
 لشکریان پرکنده و لشکر خدایان
 از جان برکنده بجانب ارا بخلاف
 براه و بیراه کوه و دشت پیوند گرفتند
 صادق خان تاج و تخت و کلا و سلطنت
 برایگان اسباب تحلل و شکست یافتند
 خدای سروری و کشورگیری در دامن
 جای گیر شد غافل ازین معنی که

نه بر سر می بکاهی سزای سزایست
بیرتاب زیر بغل و سراب شراب خشیاد
لشکر و جبا و عسکر تنها سلطنت پیوست
خبر این اینه بزرگ و واقعه جوش در
دارالملک شیراز بجای دولت
و سامع حضرت سید کخیز اوست
ولی پرورد و دوسری ز کین
نخون ای شاه ایران من

بهر

با سعد و می چند از سران سپاه و خاصا
درگاه روی تحکام روی و دریم چهل روزه
را که کمتر از ده روز سپایان ساندیم
صادق خان بشت هزار شکر بر صند
قزوین رسیدن از آنکه استجمام مراب
و استجمام متاعب اتوفی افد چهار هزار
از شزمین شمشیر شکسته خسته بهم در پیوسته
خدا را یاد کردیم و از و در خواهنده داد

شدیم در آن هنگام که آفتاب در آ
جگر شیر می سوخت مرکب از نعل و آتش
و سان نیزه شعله سرکش چون شهاب
بر شیطانی برق بر تکان صاعقه بر کلاه
بر تاخته طغیان فتنه تحت و کلاه رو بر تاخت
و آن سمر و کلاه را آتش خسته تحت
سلطنت با شکست جم بر جای نمی نشستیم
بفرزید و نرافس از گاه

ابایاره و خسر و اسفند کلاه
بدیم شاهی سرفروختیم
بکشتی و در رسم نوختیم
ز شاهان گیتی گرفتیم باج
نهادیم از مرد و بهان خراج
رواق یون بر طاق کیوان ویم از پرگاه
آفتاب ماه فرودیم بغربهای حازم و مها
حازم کشور با کشودیم و شکر داشتیم

وزیرستان ریوست اوریم و بریر
وستان بخشایش که ویم در پنج سال
سلطنت از شمای کرج و زمین اقصا
غزنین چهار ماه راه طولانی و از کنعان
تا لب بحر خزر دو ماه راه عرضا بطوت
ملوکانه قاهره مسخر از عدل کامل رفت
شامل غواشی ظلم و پیداز خواشی مملکت
مرتفع و پامی تعدی از عرصه ^{منقطع} جهان

داشتیم نو با و کان باغ سلطنت و پرور کان
حجر خلافت یعنی شام و کان با عدل
و داد بر قاعده و یاسای عدالت و انصاف
تا کشور آبادان معسور دارند و
بر حفظ حدود و ثغور کارند در هر شهری
شهریاری در هر عرصه شسواری گماشتیم
رخنه اطراف کشور و ثلثه کناف مملکت
از تنگن و مکنین تیان حصین حصین

۱۶
ستین یافت راجد بذهب فیه جعفری
و مزاج ملت خفیف اثنی عشری که این
صاحب شرع بین نظم مناظم وین
بین صلوات الله علیه و آله اجمعین
با غلو طبعی زعبده هوی و کفره هدی
کاسد و فاسد و ناستظم افاده بدلتا
که ارباب تواریخ از صدر اسلام
تا این عهد سعادت فرجام و احوال خلفا

سوم غوری

اسلام غوری تمام کرده سلاطین
و حکمرانان حجاز را با حلاف مذہب
و اتفاق معایب و مثالب و ارتکاب
ملائمی ملاعب ستوده اند که دین بنیاد او
عاقبت و نیار جراحی و باز بخساده
که آشتد و کد شد و آمدند و شدند
نخست احیای مراسم شریعت عزرا و اقبای
قواعد ملت پیمای سر و قدر و زمانه و ولت

واقبال ساخته در روثی رواج و صلاح
مراج دین ملت جمدی پلغ و جدی فوج
بندول زمه نام بدست الله سلام
نخاویم در همه بلدان مساجد و مدارس
و معابد برپا داشته مفتیان مجتهد و فقهاء
متجهد عالمان مفید طالبان مستفید
عباد و اصلاح معاش و معاشق و طایف
و ادارات بمونه ایشان یار و یارک

مقرر و مستمر داشتیم کشور از عدل و آداب
و لشکر از بذل سیم و زو شاد پس چند
صیت تعجب تسلط روس ممالک روم
فرمانت عالم کسیر شد ولی محرومان
از آن فتنه خرابیده مامون مصون انبیا

الفتنه نامه لعن الله من القبط

سرحدشیا کج ج و از من فتنه جیان
قفقاز و قزلباش رتباط مذہب و احاط

مشرب که الکفره و احده

کفره لحوج روس چون م یا جوج زسد
در بند و خدا البرز که بجاشی ملک است
راه دادند و این ای نا کمان قضای آن
که سید نیر و در و توان کرد بخیر خیر
برخ و کشیدند روح آن ما و جاده و مرغ
آن عارضه صاد و تیغ تیز و خنجر خنجر
نافع و نافع یافتیم با شکری کران پیکران

دوات

و آلات و دوات شایان شان جهانستان

فراخای صحرا و بالای کوه

بزرگم باره شان در توه

چون سیل مندر که از فراز بنشیند تا نو

برفع و رفع آن کرد و غنان عسرم کشیم

این زحمت رحمت الهی این محاد است

از سعادات نامتای ذات و توفیق است

خاص و شمر ویم چون از زمان غنی است

تا آوان این دولت مسعود از احکام
 سه فرغیه کلید جهان نام می ماند
 این کار دولت همی تا کرار
 افتاب این موهبت روزگار دولت نام
 درجه رفیع **المجاهد فی سبیل الله** یا قسیم شکر
 این سعادت در خط پند سلام است
 هفت ساله مجاهدین دین با عده اصنام
 مکارحت مکات و منازعت و عمار

در مقابل

و مقابلت و مقابلت در پیوسته در دارد
 بر دو طرف و نه در هر از بر و شناخته
 بخار و خزان بهار از کار پیکار نیایم
 از خون کشکان آب و دارس و محض
 و ضیف و دو دم از جبهه ایشان
 مصاف و رویم در سال یکبار است
 چهل و دو هجری کفر و روس قدم تجا
 نهادند مجاهدان را نذل نفس می

بیش کردند مواعید صادقین قایل

سپید انقیاد و غلبه فواید عظیم

این کیش و سرایه امید خوش ساختند

فتح و شکست کیان مرا امانی حیات

جاودان استند پس از طول مدت

خون یزی مغرط و ضروب و حروب

بفتح و ریغ داشتیم که نفوس محترمه

مسلمانان کرچه و رخسای کنفیس طاهره

نفس

نفس شوم کافر از ایامی پند و نیر

تخیل کار جهاد که در فرمان جلیل با بوال

و انفس مر رفته ناقص نخواستیم از نطفه

منجوسه که بجز صشره موصوف و مانوسند

از صدمات پست و نذ ساله اریان

ترک سر کردند و طمع ز نبردند و کرد و رشید

از خزانه عامه بوقایه جان سلامیان بد

کرده آفایه خفته را از ملک سر حاکم

تویش باز پس ستادیم و انعقاد مصاحت
شرایط انقیاد و مطاعت اندولت
شد که احکام محکم ما چون قضای شرم کرد
نهند و او امر فرمان چل چون قسربان
منضمی مقبول دارند اسلام را ذلیل
کردند و بارتکالیفات را ذلول آید
چون کجا رجاء و آخز رسید و روزگار پاید
سلطنت از قرن اول تا قرن ثانی است

سومین

سلاطین طرف سلطان سلاطین
علی الاطلاق و ملک ملوک آفاق خوانند
محمدرضا بنشایم بطغرای هو لملک
بالاستحقاق مستحل مصادمت و مسالت
و مصاوقت و مصاوقت و مکاحات
و مصالحت با یکدیگر مشورت و ستیدن
امنائی نیدولت و وکلای آنحضرت و
و تحول داشته و قانون جهان گیری

و جهان اری از کتبه یون علی روز
نامه برند و کار نامه اعمال و کردار مملکت
و ملکت را بر دو قبول کار که از ان کار
و انان عتبه جلال ماعرضه و مندان
نامی ما که آیت فتح و خلاست برکتیه
رایت کتاب نکاشته شد شمال شمال
سارک ماکه صورت **و صورت کم فاحسن کم**
از و شکار است خواقین ک و بند بر باره

نقش بشد و سلاطین و م و نک
بر تاج و خاج روش و رواج افزو و منفرا
و و کلا با پایا و تح از انواع طرافیه
و طرف بدرگاه اعلی متوار و و متواصل از
نفایس متعه و حصایص قش از طرارینا
و ملا بس پایا و پشینه کشیر و مت و موفیه
روس از خز و سمور و جامه های محصل و سلف
و جام با بی سخیل و بلور جامه مبارکه رسته

۱۳
قسطین است و تصور و دور سرای
سلطنت مقصور است **ایضاح مرموز**
بر آن مقصور است از ضایع بدایع بدایع
ضایع رشک کارخانه چین تفصیل
اجال تحقیق این احوال مخرآن و قیام
دولت و نور خان آثار خلافت و شعرا و
در بار سلطنت نظام و تراکت و وادین ختم
آوازه این شوکت و قبال آوازه کوشن

ساخته اند اکنون که سال هجرت را
علی باجر با آلا فالحه میگذارد و دست پنجا
وزمانه سلطنت چهل عمر مبارک شصت و چها
دوره قمر و شصت و یک گردش شمس
که بقرون قیامه متواصل سلطنت جاری
متصل باد شکرانه عمر دوازده سلطنت و پیرای
بمصدوقه **اما ما یمنفع الناس حکمت فی الارض**
در بسکیهای کار ملک شپس شپس کرم

و نجاتش بر سکین درویش اور ویم ریا
عدل انصاف بر آسمان فراشتیم و آیت
جور و عساف از صفحه صحیفه روزگار بر روی
جهان و ثقی تازه یافت و جهانیا را از آتش
و آتش فرایش گرفت هم چنان نجات رومی
و اقبال و تحت را پایه بر آسمان اجلال پر
با تقدیر مطابق و دوسار است و نجات جو
باری پر یواقی و اسباز

ملازمین

ملک مصونست و حصن ملک حسین است
منت و افروخته دایره که چنین است
فحماله ثم حمده الله از الا و لغنا ما لغنا
که مخصوص ذات و صفات ما داشت
بدان خصایص ز پاوشان جهان
و فرمان بان نامم به نیک احقری برتری
فرمود صفات جللیه جلال و کمال است
که با مثال فاذا ذکر و فی او ذکر کم واسکروا له

و لا تکفرون در تحذیر آن تجدید

ذکر و تمهید شکری میرود پس اجمال

یوسف کا یوصف قلم صنم بر صفحه ابرع

بدین گونه صورتی نکاشت نقش بادل

روح ایجا چنین نشی نه سبت

فلوانه فی عهد یوسف قطعت

قلوب بجال لا اکف نساء

درت به اعضا و ثمال ابراهیم چه تقابل شد

من

صفت کامل صانع به شبهات قص

باطل و ضایع مانده چه رومناه آفتاب

و موبغیر و شکنا بیهو و چمن حد بوی

و سمن عقل سلیم از آن عراض بیدوار

کفته بر بچ الزمان باعث ارض کوی

یکایک صوب الغیب منکبا

لوکان طلق المیما مطیر الذمبا

والدیر لولم یخن الشمس لوطقت

والله لولم يصيد والبحر لو عبد

واین رباعی نیز بفارسی فرموده
که سر و چو قدت رفتارش کو
و رنجی چو لعلت کفارش کو
گیرم که چو رمی تو باده خورشید
از مشک سیه زیت خسارش کو
جالی که افتاب ماه از دور
قل مو الله حدیثم بد از روی تو دور

بر خوانند و حاضران ناظران از مطالعان

مبارک که فقارک الله حسن الحقیقین

و روز بانست و مرد و زرا در کوه و وزن

کریم حاشی الله ما بد اثنان هذا الا

کریم زمره جان و جان نقاشان

مانی کار و چهره پروازان آزر کاران

تصویر انصورت زیبا و شکل و شمایل دلا را

زفت کار و رونق بازار و شوق خریدار

جویند و صفحہ خاطر از دیگر نقشها بسیند

منظری منہ از شوایب عیب

منجری منجر از مواہب غیب

روح مجسم عقل مصور رحمت ظاہر نعمت

حاضر شبست خرم چشمه ز مرم صورت

جمال معنی حلال در میدان اوان منکاش

چونکار کرد و از حسن نوری و قمر خدا بآفریدم و صانع عالم

میطر یوم انجود من کفستہ اندکی

نقطہ یوم الباس من سنفہ الدما

داد مظلومان پیدا د ظالمان زیست

عدل فتنه سوز ظلم که از وحراست فضل

عاجز پر و رضعیف نو از مور می بغیب

بار سلیمان نکشد واری بحلیت دشمنان

نشود ظلم از پیرون در آونک بد است

وقفه را آهنگ بد را البوار در مجلس

انس و محل قدس اشتغال باعمال

سلطنت و احتمال محام ملک و عدم ماست

کتاب علمیه و مدارست تصانیف علمیه
بکمال لایزال و تعلیم و تعلم **فی**
قلب پیر شاه خواجه نصاری در حربه
آن گوید علم آن نیست که از قلم خیر و علم
آنست که الله در دل بنده ریزد آنچه از
تسهیل شکلا ب تحلیل معضلات و تفصیل
مجلات و تصریح محکلات و توضیح ثبات
انطباعات خاطر و قاف و اروات ضمیر و

نهاد و در مراتب اقیان عرفان تراوش
کیر و نکارش پیر و محققان عهد و فصل
عصر بر سایل بر بند و آن قواعد فواید حاصل
و حل مسایل کنند اینها از خاطر و انبساط
ضمیر را باند میان خدمت و اوپان خیر
و قی اگر در نظم شمار و وزن فکر و انکار
اتفاق فرصت الثقات صحبتی افد سخن
و آن سخن شناسان که فصحا می عهد

و بلغمی مانند در زمان سرمانه سخن
و پیرایه سخن باشه از قصاید شاعرانه و
غزلیات عاشقانه و مثنویات عارفانه و
رباعیات مشتاقانه سفینها پر دایه کجلی بخت
از عغان نعل بنده و روم و مصر از مغان
مانا ببرد و پیش دریا بنهند

یعنی چو کهر و بی چنین باید داد
مملوک طراف تحفه فرستند و غنیمتها بمانند

۱۰۰
که در

ملوک و سلاطین در عنوان آن کلام الملوک
ملوک الکلام بر بخارند و کتابخانه سپارند
بساحل عمان چو پیوند نظم لؤلؤ خوشاب
کسیخته در جوف صدف خرد و آتش
غیرت آب شود آذینه کوشش صدف
کرد و آراست مع آن بدلول

الذین یسمعون القول فیتبعون حسنه

از لؤلؤ مذاب اگر آب حسرت بدان آرد

جایی ن اردو خوشه مرجان ز شاخه
فروز یروولی قدر آن اردو قدرو **نسیله**
شکر و دست از خلاوش شیرینی بی بارش
و ستد و نبات مصر صورت نوعیه نفس
باقی به قهرا باز بخشد و از قوه نامیه با همه
حلاوت بطراوت **نبات شتی کلود و اعوانم**
راضی قانع آید علی الجملة زمزمه عاشقان
هند و همه عارفان مصر و غلظه صوفیان

آن نظم و کفش است از آن لفظ و لفظ
و نیز مزید کرامت اقبال عامه که از الفا
نامه است برین ذات شریف مخصوص
داشت و **ایه الوقیه علیک محبت** بر آن منصوب
از حقار آن لکن و مجاز آن سالک عالم ضا
ما سرزند و باوای ما بعالم سرزند بقای
ما را اگر از جان کرامی تری یا بند نیاز
ارند و تقای ما را از و جهان عزیز تری

جویند به نثار بخشند روی سخن باریان
و اسلامیان نیست که
شیخ بر سر و سر بنده دار پیشند
پروردگار این نعمت جاوید و درم خریدار
همت عالم گیر ز جود دست اجر و نعمت
شناسند سیاست قهرمانی را رایت
و کرامانی دانند ظل مشفق در این مکتب
شکر و حمد درین شرب احد که **البتا**

دلم

و الحكم او حد راه خلاصی درین مقصد
بخویند و سخن اختلافی درین مقصود نگویند
ذکر فضل الله یوتیه من یشاء
خدای جهان ادم این سری
توانانی و فرشتا
غریب و زانماز و عزت روست
جهان اندین از من ز کجا
بدان در چو روی نیازم در است

جهان را از آن ناز من خور است
چو نعمت هفتاد و پنج و آن
زبان هم بجای هم رسد
و **الله تعالی المال البیون نی یحیوه الدنیا**
که ممکاز منی عظیم و موهبتی جیم است از
داری پاک و دراری تاباک تا ازین
انچه در رقعہ مصاف ظهور ند و در رقعہ
مستور **کوبیر مصو عن الصغیر**

دلم

ازین چشمه انیده و صلب انیده و سب
پناه نقره و اخاد و بنایر کنیز ارسید
بر شمرند مسجد و آن با و **منی ثلاث و باع**
یزید فی النخل و ثیابا اگر کانی در یکی تابانی
فله عشر اشالها همه روزه باز رو باور شد
نجوم سماء کلا غاب کوب
بدی کوب تا وی لیه کوب
پشت و لت روی نصرت عضد

ملکت معین ملت فارس میدان
 شجاعت حارس پهنه شریعت باد
 صدر و رفعت رو بهت بلند و جت
 ارجمند برادر شرط برابر می ندانند حفظ
 مراتب که دلیل نخبه یاری دولت
 واریست رعایت کند در صوت اگر متعبد
 و تمنا ند در معنی متحد و بازند محبت
 و توانست فروزان ز حد نسبت و مصداق

اولی

و موافقت زیاده و از درجه سخت اند

تجاوت القری المودع منقسم
 فاصبح ادنی ما بعد المناس

عرض موال که زوال اشغال سبیل
 و بخشش دست در میان مال منظور باد
 از هیچ آفتاب رتار و هیچ محاکم بر باد
 اندوخته بکار و جبال و برد و حشم صبا
 و شمال از ریک دریا در شمار بیشتر و از

خاک صحرا در مقدار کمتر

کل شیء تحت اوزن حدّه انقلب

الے ضدّه محاسب هم حساب

آن اند و محاسب عقل احساب آن شود پانچ

بجاعت رای جوهر شناسان و تخمین

باج کشور و خراج مملکت بر آن قیمت میدهند

تفصیل آنرا بدین حال قیاس توان کرد

که روزی یکی از نهیان بار و نهیان

کار زمین خدمت بوسیده عرصه داشت

که خادم حرم حرم سلطنت از عدم مبالا

قراضه سیم و زر و عراضه لعل و کهربا

بر آتش خاک ریزند از سخا له خاک و زباله

خاشاک فضاله پاک چون کج و بدشان

و کنایه عیان دم شهر لعل که بر بند و سودا

حاصل کنند اگر در خط آن اشارتی رود

بصرفه و غلبه مقرونست فرمودیم نه ترا

از آن سود زیانست و نه خزان این از آن
امراف نقصان بین سمیت و نمیت اگر
حش و آستان علی پسند و نیتا و نیت
شد رعایت حقوق خدمت از روزی از
روز کارش استعلامی فت معلوم افتاد که
با کشی قومی دستکابی تمامست و طلبش
اشارتی رفت در زمی ارباب تجارت
و اصحاب معاملات حاضر آوردند از

در کارش

از روز کارش پیشی افتاد و عرضه داشت
که از نخاله آن خاک و فضاله آن آب پاک
گرفت و ثروتی تمام یافته جوهری بازم و معتبر
بر و یار از گفته ناصواب خیش خجالت برد
شکر نعمت گفت و باز رقت خدمت یافت
علی الجمله قطعات جوهر پر بهای بی همتی
نامی که از خون شاهان رنگ گرفته
و از جان پکان سنگ یافته مشرقیت

و مکل و کمر او ز بای که در حایل مجرّه مائل
ششون بلالی شاهوار و یاقوت ابدار
لایه بیضاء و فیلاب صیقل یافته
کمر بعد از آن محمد و حسن قبل از آن محمد
در تربیت زینت و صنعت صنعت آنها که
کوفی کوی شرمی بونی و عقد ثریا شری
او نیمه و دره پضا بر ذره برش نه بسیار
اشران از آن بوجوب کارها از شباه

اسمان

اسمان کفر و پالانید عجبت نیست
زر کرد دکان کان کند و شکفت خجسته
خانه مبارکه از آن بدایع
کوفی حجاز خانه دریا و معدن
و از صنایع ایران تحت خورشید است
که از لؤلؤ زخشان و لعل پستان و کمر خجسته
ابد از آسمانیت ششون ز ثوابت بسیار
تر می شمس خضانت من خلال لاله

کمال بدین خصال

و نیز تخت سلیمانی که تجاران سخت کاروان
نجات یار انسک مرید ار کرد و لخی
از که یاقوت زرد کاسته با کوهری گان
پرور چون صبح پاک از تن خاک آرد
باز معبر و صاف صور پرسته بمهر
ثوابت شکل نسبت و ستر و با قسم ریاضین
و اشجار شبت و مشرق و ایم زمین سکونش

بکارت

با کتاف ارف و دود و استوار و
هم ناموک خامه از موش آرز و نهرو
داوه و شیش تیشه از جان فی و سر باد
پوند نهاده در نبات و اشجار آن اصابت
قوه نامیه و در صور و اشکال آن فاضله
روح حیوانی و مسمی به تخت سلیمانی خفته
ولی نه آن تخی که در دست باد چون
کوهر بر زن کوگردانست

غده و با شکر و رواج شکر

مانده حجره اسلام استلام و تسلیم
شهریار آن مفت کشور من استطاع
الیه سلیمی در شهر می از شهر
صباحا و رواج از شاهره صبح و شام
سپیل طلبند و از مطیعان ثواب ماه و
کینه در ایوان رکن و است و نیست
و بوسه جای سلاطین و سمن

بکارت

اللهم شیدار گانه و اندام

از ایجاد و اختراع پادشاهان و سن
و فرنگ تصفات جنس بود است که
بکمل فلک فلک سیر از عمان خور چون
بحر می ز بخری جواز داده و از ساحل
دریا بار بار در بار و بار بگرد و نهامی کردن
در چون گل کو بی کوی ثقل کرد و نهامی
از آن جنس تخت بود است که تحت لاس

مذکور لعل نور است و نخله طور چون
 فلک اطلال ز رنگ پرنگ و ساو
 و نشستن کا و خاصه به ثاب به سر اصل
 و تامل طلس بدی طلس که
 صورتی در زیر و از هر چه در بالا
 بهترین ساوه ولی رنگ و بوی عالم با
 و رنگ در و مرسم و صور نجوم افلاک
 در و تخم منی تصویر آن ترکیب و مهندس

حواس حیرت عاجز است
 و هر که درون نهاد و خود از آن عاقل
 که سرمت منجمشان بهایه طاس
 و دیگر خوض بوار است که خواص فیض در بجه
 آن مصنع خوض شوند که از لطافت
 کوفی موج سداست بحسب **الظمان**
 چون بد و پوند **لم یجد شیئا**
 در صحن باطما یون محیطی مالا مال از

بسیط منی با موجی شکر و قمری شرف
چو موجی و برآئید فلک از غیظ
چو دری و برآید از دجبا از لب
و چرخ و آسمان به بلور

مشکوه فیها مصباح المصباح
فی رجاة الزجاجة کاشفا کلب درمی
در کاخ بلور می نصبت جبر و علقه چون عقد
پروین بر سقف آسمان نیه کون کون

کاشته می وسط السماء معلق

و سماء مثل الیمنی الزجراج

یاد آنها می شنیم که از سبزه و نیل برشته
از تابش آینه های آفتاب ضایع است از
و جدا از بر او عاقل است حبه با جبار
و استوایی سیل فی جوالنما و جوالهوا چون
نولولا متلا لایمانده و قطرات منجمد از اثر
بر و بر لاله و در درشته رشته اوخته

بلور اذ البصر من صفاته

حسب نجوم السيل فابت سوطا

بالجتهامی نیه

فکانا بدر الدجی طالع

والمشتری بازاء تیوت

چون یامی بقرصه آفتاب که بجام

ناموسوم صفحه از آن صحیفه

روزگار است حاکی از صور فلاکی و تقو

ص

خاکی چون در و نظر کنی سرور و کار سجا

وحوال عالم کون فساد و بدانی

ز ملک تا ملکوش حجاب کسیر

کسیکه خدمت جام جهان نمیکند

و نیز تفکر و قیاس یاب بعین اوقات و شخص

ساعات شبانه روز را از زرات میگوید

فیل تربیت و ترکیب داند علامات و

جندی را بر او تعیه ساحه و علامات

و بالخرم هم هیت دون

کونی قباب طی داریت نام و خط است
مکان فلک تدویر خویش از خط شعاع
و خط ضیاء جوهر رخس بسته دار و آرزو
مغرب بجاه مشرق کشاند و از خفیه
زوال باوج کمال سازد چون می که حکم
روح حبسند بحر کات طبعی حیوانی کوش
ومی مروجه بنان نشئه ان از و خط

توانا و چشمی پناه درین صنعت ما بر می بل
ساحری کرده اند

سامری کوتا پاید کوشال لاس
و دیگر ضروف اوانی که بی آب و کمال
لطف و صفای بریز لال

فکاخفا قرح و لامه

و کاکخفا ماد و لا قرح

همه جام است و نیست کونی است

همه آب است و منب کوهی جا
از غایب روضیا کشاع مانجه الهوا
چون آینه در بر آفتاب خیر کی بخش اصف
و سطح بزم هما یوزا چون ستاره بر سقف
رسته در رسته و قطار اندر قطار و دیگر تصاع
کوناگون **کانه یوزا مکنو** از تعداد و تحسید
پروین صرف سخن از نو و کهن طرح میانی
که آثار سبانی عدل و امن است کرده و یاد بول

کلی

کلی مقبلع و وله و کل و له و قاع
عمارت مبارکات که امارت خیر است
در همه بلدان ایران از مساجد و مدارس
و رباطات و قنطر و تعمیر و خدمات مظهر است
از در و ب مرصع بجا بر و صنایع و کل
و ایوانها و کنبه های مفروش و شیشه
از چوب طوبی این اساحه در
از خاک خست آن را کرده دیوار

و دیگر زمینها ساحه از اهل کهنه و چو
از سیم و زر بر و شش شایر اسلام و اعلای
اعلام شریعت سیدانام علیه السلام پرست
بنا و ترتیب پاینده از و کرد و تجاوز
محاسبان یون خیرات را ثبت و قافرا
و دیگر غارات سلطنت و سرای دولت سر
شوکت و در خور قدرت حجاب کائنات
استادان سماره اقلیدس از پیشه لول

نور

ان آثارنا تل علینا
چون ساری ل محکم و ساری چون مباد
دولت محکم و اسوار و اسلم حاصه
حطه طهران که خط اسوای ملک و ملت
و محارر حال دین و دولت از
کاههای رسیع و ماعهای رسیع
کارم ذات العا و التی لم یحیل مثلها
فی البلا و روضه رضوانست

کعبه من امان قلبه اسلام و ایمان

ارم از روحی و باطل نیرمت

حرم از نقش نازل مقدر

وزان بدشت از باطن

روان آب حیات انیر در آنها

پایه تختی بی سایه آستان آسمان پایش

پادشاهان جهان بر لجا و ملا و دومان دومان

معاذ و معاذ طوبی الحسم حسن ما

در تحدید و تعدد کلاخ و طاق و صفه و ق

و خلوات خاص طبعات آسمان مناصب

عرض سپاه و غرضه مشکاه و یادین سباه

بهشت آیین فلک بر زمین فائز و دودین

ساخت انرا که مشاهد و معاینه مدد کند چه

مایه خراین و فاین صرف رقیب آنها چشم

انداز سلطنت پایه استوار و امارت

شوکت انسانی بر قدر است

جاوای حاجی سرور و سرباد

تا ابد رحبان معسور باد

تدا و سکر صد شکر نوید بالنصر و الظفر

جیوشن می الهامات فیوم

تطیر کا طار الشرا من الزمان

سکری ناکید و قد شکست

سپنی چنده هر فردا

یا نصه هزار در شمارند که دوست هزاران

چون

چون خیل انجم در موبل اثبات و سیار

در تحویل سال بیدیل و نوبت یکصد هزار

در یورت و بنگاه راحت حضر موقوف

و یکصد هزار در دوی آسمان حسد کا

بجست سفر ما مور نچاه هزار نفر پارس

و حراس ارند و مرصده ایک کردن

توپ فلک آشوب قانون و معین است

نچاه هزار نفر عله تو نچاه آتش خوارا

شعله‌ن‌ش کار در ملک نظام مظهر و مظهر
که در حد و د و ثور پنجگاه نه نوا از بایجان و
عراقین عرب عجم و ساحت سواحل و بنا
فارس و عرصه خراسان و فضا اتراب
و کرکان **کاتنم بیان صوص** بخت و حرا
مخصوصان در شست جمع فتنه قوت دارند
و در صدق ف و ترصد کنند
جیوشن ان الحرب عاشق

اواز اهرسم فتنه بخیل و ارب
توای بر فرازنده نه سپهر
فروزنده کو مرماه و مهر
بیک اختر می اسیر می
باششی بر کزید مرا
زهر تو بر سر مرا افسر است
جهان و حبان شکر گوشت
بکیهان شهان و شاهی ام

بدین پادشاهی که ای تو ام
 بشایان شاهی شمان در خور است
 چه داند که کین حرف دارد است
 مرا سرسرازی و پستی توئی
 که من فیتیم مرچه پستی توئی
 چون بختیم دولت اینجهان
 بجشاییم نعمت جاودان
 اللهم فتم احسانک علی قیما^{لقت}

۳۹

من عمری کا احسن الی قیما مضی منہ

تمام شد رساله خاقانیستی بلوک الکلام که در نسب و احوال
 خاقان منجور علی شاه قاجار است از قشای مرحوم میرور
 وزیر رسال صاحب دیوان قاضی میرزا تقی علی آبادی
 بیدقل فضل الله معروف بمیرزا بابا خان در او اشغال
 دوازدهم آرسن که هزار و سیصد و چ از جبرک کشیده بود
 ۱۳۰۵
 در غره پرست دوم تمام یافت

کتابخانه
 قاجاری
 ۱۳۰۵





